اهداف طبقهٔ کارگر در جنگ

دیمیتروف

اولین کنگره انترناسیونال سوم
کتابخانه قاسم
تخصصی تاریخ تبریز
قم
۱۳۸۴

«دبیر

نشریه شماره ۴۷

« حزب کمونیست کارگران ودهقانان ایران»

X. DR. GIOVANNA GRONDA عنوان مکاتبات
87030 ARCAVACATA (CS) ITALY

X. DR. GIOVANNA GRONDA حساب بانکی
CONTO 17549/11,
CREDITO ITALIANO AGENZIA 16,
MILANO/ITALY

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران
تاسیس ۱۳۷۴

بخشهائی از مقالات دیمیتروف
درباره
اهداف طبقه کارگر در جنگ

این مقاله در نوامبر ۱۹۳۹ توسط گئورگی دیمیتروف دبیر اول انترناسیونال کمونیستی (کمینترن) نوشته شد و از طرف روزنامه‌های کمونیستی بعنوان "یکی از بهترین اسناد کمینترن" لقب گرفت.

از مجموعه اسناد انترناسیونال سوم
بزبان انگلیسی جلد ۳ صفحه ۴۴۸

"حزب کمونیست کارگران ودهقانان ایران"

در تمام طول سالهای پس از اولین جنگ جهانی امپریالیستی ، کمونیستها ، بر اساس آموزشهای لنین و استالین مرتباً به طبقهٔ کارگر توضیح میدادند که سرمایه‌داری ماهیتاً جنگ افروز است ، که تضادهای میان کشورهای امپریالیستی بوسیلهٔ معاهدهٔ ورسای و سایر معاهدات صلح امپریالیستی از بین نمیروند ، بلکه برعکس، این تضادها پس از مدتی با نیروی جدید و بس عظیم تری منفجر خواهند شد .

لنین می آموخت که جنگها ضمائم ناگزیر امپریالیسم اند . غارت سرزمینهای خارجی ، فتح و غصب مستعمرات و قبضهٔ بازارها ، انگیزهٔ جنگ میان کشورهای سرمایه‌داریست. استالین مکرراً خطر یک جنگ نوین امپریالیستی را گوشزد کرد و دلایل بروز آنرا فاش ساخت.

وقایع دوران اخیر کاملاً صحت این اخطارهای دوراندیشانهٔ استالین را تائید میکنند . این وقایع همچنین نشان میدهند که حق با کمونیستها بود که روشن ساختند اگر طبقهٔ کارگر سراسر جهان نتواند بوسیله اقدامات متحد ، قاطع و رزمندهٔ خود مسببین جنگ را بموقع مهار کند ، خلقها در آینده بسیار نزدیک به آتش جنگ کشیده خواهند شد . این وقایع همچنین نشان میدهند که کوششهای سخت انترناسیونال کمونیستی در جهت تاسیس یک جبههٔ قوی ضد جنگ چه بموقع صورت گرفت.

دومین جنگ امپریالیستی ، که با حملات وحشیانه علیه خلقهای حبشه ، اسپانیا و چین آغاز شد ، اکنون به جنگ میان بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری تبدیل شده است. جنگ به قلب اروپا کشیده شده است و تهدید میکند که به یک تلاطم در مقیاس جهانی بدل شود .

برخلاف شعارهای عوامفریبانه‌ای که توسط طبقات ارتجاعی کشورهای سرمایه‌داری طرفین جنگ داده میشود تا اهداف واقعیشان از نظر توده های خلق پنهان بماند ، این جنگ اخیر ، درخصلت وماهیتش از جانب هردو طرف جنگ ، یک جنگ امپریالیستی ، جنگی نامعادلانه است. خصلت یک جنگ همانگونه که لنین می‌آموخت ، " بستگی به این ندارد که چه کسی حمله را شروع کرده و دشمن درسمت کیست، بلکه باین بستگی دارد که چه طبقه‌ای جنگ را برمیانگیزد ، چه سیاستی بوسیله جنگ مزبور دنبال میشود .

اکنون، مثل سال ۱۹۱٤ ، جنگ بوسیله بورژوازی امپریالیست آغاز شده است. این جنگ ادامه مستقیم مبارزه میان قدرتهای امپریالیستی برای تقسیم مجدد کرهٔ ارض ومنظور سلطه برجهان است: تنها اشخاص کور قادر بدیدن این واقعیت نیستند ، و تنها شارلاتانهای تمام عیار وفریبکاران قادرند منکر شوند که جنگ کنونی میان انگلستان وفرانسه از یکطرف و آلمان ازطرف دیگر، بخاطر کسب مستعمرات، منابع مواد خام، حاکمیت به راههای دریائی ، اسارت واستثمار خلقهای دیگر درگرفته است. . .

درگیریهای ملحانه میان دول جنگنده برای کسب هژمونی درارویا ، بسرای تملک مستعمرات درافریقا وسایر مناطق جهان ، برای نفت، ذغال سنگ ، آهن ، کائوچو است، و نه هرگز برای دفاع از " دموکراسی "، "آزادی"، " قانون‌بین‌الملل

و تضمین استقلال خلقها و کشورهای کوچك ، آنگونه که بوسیله مطبوعات بورژوازی و فریبکاران سوسیال دموکرات طبقهٔ کارگر عنوان میشود .

منافع بورژوازی امپریالیست همچنین موضع اکثریت دول سرمایه داری را که مستقیما در جنگ شرکت ندارند تعیین میکند . سیاست بیطرفی آنها تمام وکمال ریاکارانه است و بالاتر ازهمه این ریاکاری در مورد سیاست بیطرفانه بزرگترین دولت امپریالیستی ــ یعنی امریکا صادق است. زمانی که ژاپن به چین حمله کرد ، بورژوازی امریکا کوچکترین تحرکی از خود نشان نداد ، بعلاوه ، آنها درحقیقت امر بزرگترین فروشندهٔ محصولات جنگی به امپریالیسم ژاپن اند . امپریالیستهای امریکائی زیر پرچم بی طرفی شعله های جنگ را در آسیای شرقی برمیانگیزند تا باین ترتیب ژاپن وچین را تضعیف نموده ، و سپس ، با تکیه بر قدرت خود ، شرایط خود را به کشورهای متحارب دیکته کرده ، و خویشتن را محکم درچین مستقر نمایند .

بورژوازی امریکا زیر پرچم بیطرفی بازهم بیشتر شعلهٔ جنگ در اروپا دامن میزند . درواقع بکارخانهٔ اسلحه سازی برای انگلستان و فرانسه تبدیل شده است و بحساب خون خلقهای کشورهای جنگند سودهای کلانی را ازجنگ بدست آورده است. وی قصد دارد که رقبایش را ازبازارهای جهانی بیرون بریزد ، مواضع امپریالیستی اش را تقویت کند و حاکمیت خود را بردریاها و اقیانوسها مستحکم سازد.

بهمین گونه است خصلت ریاکارانهٔ سایر کشورهای سرمایه داری که درگیر در جنگ نشده اند . بورژواهای این کشورها بهر کاری دست میزنند تا سودهای هر چه بیشتر کلانی را از جنگ انباشته سازند . بنابراین ، حتی اگر آنها طرفدار صلح برای کشور خود باشند ، جنگ را میان سایر دولتها تشویق میکنند . آنها از بیطرفی خود بعنوان کالائی برای چانه زدن استفاده میکنند ، میکوشند که آنرا

به بهترین خریدار بفروشند .

بسیاری از کشورهای بی طرف، و بالاتر ازهمه، ایتالیا، منتظر فرصت اند تا با پیشروی جنگ شانس پیروزی برای یکطرف یا طرف دیگر جنگ روشن گردد ، تا بلافاصله طرف قوی تر را بگیرند و دندانهایشانرا به تن مغلوب فروکنند و سهم خود را از غنیمت بدست آمده بتاراج ببرند . بنابراین، هم موضع دول متحارب و هم دول " بیطرف" هر دو بوضوح هرچه تمامتر نشان میدهد که مسئولیت جنگ بر دوش پیروزی کشورهای سرمایه داری و در درجه اول بر دوش طبقات حاکم دول متحارب است.

در پروسه دومین جنگ امپریالیستی بوضوح میتوان دومرحله را از یکدیگر تمیز داد.

درمرحله اول ، ایتالیا ، آلمان ، و ژاپن مستقیما بمثابه دول متجاوز بمیدان آمدند . آنها حمله را شروع کردند ، درحالیکه سایر کشورهای سرمایه داری — یعنی انگلستان ، فرانسه وامریکا عقب نشینی کردند تابدین وسیله از درگیری قطعی با رقیبان خود احتراز جویند وحمله آنها را متوجه جهت دیگر یعنی متوجه سرزمین سوسیالیسم نمایند .

اکنون ، از طرف دیگر، امپریالیستهای انگلستان وفرانسه از عقب نشینی دست برداشته وحمله راشروع کرده اند . آنها حلقهای خود را به جنگ برعلیه آلمان کشانده، بهرطریق میکوشند تاتعدادی ازدولتها را بسمت خود بکشانند .

اگر قبلا ، دول نامبرده ، بقدرتهای متجاوز و غیر متجاوز تقسیم شده بودند ؟ یعنی به آنهائی که مستقیما جنگ افروز بودند ، و آنهائی که درآن موقع عجالتا آشکارا بعنوان تجاوزگر شناخته نمیشدند ، گرچه آنها نیز در پشت صحنه ، تجاوز برعلیه سایر کشورها را تشویق میکردند ، اکنون دیگر این تقسیم بندی بقوت خود

باقی نیست. این اختلاف ازمیان رفته است. بعلاوه ، این امپریالیستهای انگلیسی و فرانسوی هستند که اکنون بعنوان پرپاقرص‌ترین مدافعین ادامه و گسترش جنگ بمیدان آمده اند .

چه عاملی باعث تغییرموضع رقیبان بزرگ امپریالیست شده ، است؟ یك عامل بسیار مهم برای آنهائی که مایلند حوادث را که اکنون بوقوع میپیوندند درك کنند .

همانطوریکه همه میدانند ، آلمان امروزی برپایه شعارهای کینه جویانه علیه قرارداد ورسای و باین خاطر که پرچمدار ارتجاع بین المللی علیه " دنیای بلشویسم" علیه کشور شوروی بود ، رشد کرد و بالاآمد . رژیم ناسیونال سوسیالیست هرنوع کمکی را از امپریالیسم انگلستان و فرانسه دریافت کرد تا باین ترتیب بتواند وظیفه تاریخی " ضد بلشویکی اش را بانجام برساند . اوازگذشتهای مکرر انگلستان و فرانسه بطرز وسیع استفاده کرد ، و با گرفتن قانون دردست خود ، قرارداد ورسای را درهم شکست ، یك نیروی مسلح بوجود آورد ، و به اطریش و چکسلواکی و مسل دست درازی کرد و در اسپانیا نیز موفقیتهائی بدست آورد .

امپریالیستهای انگلیس و فرانسوی تاآنجاکه آرزو داشتند که توسعه طلبی آلمان را بسوی مشرق سوق بدهند از هر راهی که میتوانستند تلاشهای تجاوزگرانه آلمان را تشویق میکردند . آنها این عمل را بحساب سایر خلقها و به بهانه " سیاست " عدم مداخله" انجام میدادند . آنها امنیت جمعی را رها کردند ، و سازمان ملل متحد را که دست پرورده" خودشان بود به مسخره کشیدند . آنها همچنین بارضای خاطر بسیار معاهده" پر سروصدای " ضد کمینترن" را که میان آلمان ، ایتالیا و ژاپن بسته شد وتاسیس به اصطلاح " مثلث" برلن ، رم ، توکیو را تائید کردند . نقطه" اوج این سیاست ، زد و بند معروف در مونیخ بود که در آن روسای

دولتهای انگلستان و فرانسه بمثابه " نجات دهندگان صلح " به کشورهای خود بازگشتند ، و مهمتر از آن بودند که آنها سرانجام موفق شدند تجاوز آلمان را علیه کشور شوروی معطوف دارند .

اما در آن موقع، روسیه شوروی یك نیروی بسیار بزرگی را تشکیل میداد . خلق شوروی به رهبری حزب آزموده و پیروزمند لنین واستالین با انجام دو برنامه عظیم ۵ ساله ، یك صنعت قوی سوسیالیستی را بنا نهاده ، اقتصاد کوچك دهقانی را به اقتصاد سوسیالیستی تبدیل کرد وموفق به تحکیم سیستم جمعی گردید .

باین ترتیب، با اتکاء به روحیه واتحاد سیاسی خلق شوروی، تجهیز بی نظیر ارتش سرخ وعمیق ترین احساسات میهن پرستانه ، قدرت تدافعی کشور شوروی فنا ناپذیر گشت . بوسیله ساختمان جامعه سوسیالیستی و سیاست خردمندانه صلح استالینی ، کشور شوروی بطرز قابل ملاحظه‌ای اعتبار خود را در عرصه بین المللی افزایش داد و توانست اعتماد و عشق بی پایان خلقهای کلیه کشورهای جهان از جمله خود آلمان را بخود معطوف دارد .

بنابراین ، زمانی که بنظر امپریالیستها موقع آن فرارسیده بود که آلمان نقش خود را در یك حمله برق آسا علیه کشور شوروی ایفا نماید ، خود آلمان هنوز قادر نشده بود برای اجرای چنین وظیفه‌ای تصمیم بگیرد . زیرا وی اولا هیچ بایست قدرت اقتصادی ونظامی کشور شوروی ، واتحاد وهمبستگی معنوی خلقهای شوروی را که حاضر بودند از کشور سوسیالیستی خود تا نثار آخرین قطره خون خویش دفاع نمایند و قادر بودند هرگونه دشمنی را درهم بشکنند ، بحساب آورد ؛ ثانیا حکمرانان آلمان ناگزیر بودند این حقیقت را درنظر بگیرند که آنها قادر نخواهند بود اکثریت خلق آلمان را در جنگ برعلیه سرزمین سوسیالیسم بسیج نمایند .

در چنین اوضاع واحوالی ، آلمان برسریك دوراهی گیرکرده بود . یاامپریالیست به موضع امپریالیستهای انگلیسی و فرانسوی گردن نهاده ، به جنگ با کشور شوروی برخیزد و حیات خویش‌را در این جنگ بمیازی بگیرد ، یا در سیاست‌خارجی خود یك تغییر قطعی بوجود آورد و راه مناسبات‌صلحجویانه با کشور شوروی را در پیش گیرد . چنانکه میدانیم رهبران آلمان راه دوم را برگزیدند . . .

کشور شوروی ، تحت‌یك سیاست‌خارجی سوسیالیستی ، بوسیله امضاء قرارداد عدم تجاوز با آلمان ، نقشه های خائنانه محرکین جنگ را عقیم‌گذارد ، صلح‌را میان دوتا از بزرگترین کشورهای اروپا برقرارساخت و نفوذ خود را در کلیه مناسبات بین المللی تقویت‌بخشید .

پس‌ازعقد قرارداد آلمان ــ شوروی ، بورژوازی انگلستان‌و فرانسه که دیگر هیچ امیدی به جنگ آلمان علیه شوروی نداشتند ، براه مبارزه مسلحانه علیه بزرگترین رقیب امپریالیستی خود گام‌گذاردند . آنها این کار را تحت‌لوای دفاع از لهستان انجام دادند . همان لهستانی که امپریالیستهای انگلیسی وفرانسوی آنرا بعنوان پایگاهی علیه کشور شوراها درست‌کرده بودند و در سال ۱۹۲۰ می‌خواستند با دستهای وی جمهوری جوان شوروی را خفه سازند ، همان لهستانی که سلاطین آن لیتوانی را از ویلنا محروم ساخته ، ونه چندان دور ، یك قسمت‌از خاك چکسلواکی را از اوجدا ساختند . آنها به لهستان چسبیدند ، اما درین جا نیز ضرورکردند .

کشور لهستان ، که درمعیت رژیم ترور و ارتجاعی اش ، رژیم سنگر و چپاولگر میلیونها نفر از اوکرائینیها ، بلروسی ها و طبقه کارگر لهستان ، بزنندانی از خلقها بدل شده بود ، در اولین ضربه نظامی،پوسیدگی درون خود را فاش‌ساخت

و ظرف دو هفته قطعه قطعه شد .

در چنین شرایطی ، کشور شوروی ، با اجرای یک سیاست مستقلانه ، یعنی سیاستی که بخاطر منافع سوسیالیسم طرح ریزی شده بود و با منافع طبقهٔ کارگر کلیه کشورها مطابقت داشت ، با اقدامات قاطعی دست زد تا صلح را در سراسر اروپای شرقی تامین سازد .

با ورود ارتش سرخ به غرب اوکرائین وغرب بلروس ، خلق شوروی به برادران خود که در زیر یوغ برتری لهستان دست و پا میزدند کمک کرد ، ۱۲ ملیون زحمتکش را از سلاخ خانهٔ خونین رها ساخت ، آنها را از قید بندگی سرمایه داری رهـــا کرد ، راه را برای یک زندگی شادمان برویشان گشود و آزادی رشد و توسعـــه ملی وفرهنگی را برایشان تضمین کرد .

کشور شوروی با عقد قرارداد " مناسبات دوستانه سرحدی " باآلمان ، نه تنها خطرفوری جنگ را برای خلقهای خود ازبین برد ، بلکه همچنین ، با این عمل ، مانعی درمقابل توسعه جنگ امپریالیستی بوجود آورد .

کشور شوروی با عقد قراردادهای کمک متقابل با کشورهای کوچک بالتیک که مدام درخطر نابودی از طرف کشورهای بزرگ امپریالیستی بودند ، استقلال ملـی آنها را تضمین کرد ، دفاع از آنها درمقابل تجاوز امپریالیستی را به عهده گرفت و قدرت تدافعی خویش را تقویت کرد .

انتقال شهر ویلنا وحومهٔ ویلنا به لیتوانی بار دیگر بوضوح تمایل سوسیالیسم را درجهت منافع ملی خلقهای کشورهای کوچک نشان میدهد . نه در گذشته و نه اکنون درهیچ کجای کشوری نیست که نظیر شوروی ، به ابتکار خود ، ناحیهٔ کاملی را به خلقی کوچک که درمرزهایش زندگی میکند بخاطر حفظ منافـع

ملی آنها بهایشان واگذار نماید .

در زمانی که جنگ امپریالیستی در اروپا آغاز میشود ، زمانی که بورژوازی ، شوینیسم رابرمیانگیزد ، ملتی راعلیه ملت دیگر تحریک میکند ، کشور شوروی با الهام از سیاست استالینی صلح و دوستی میان ملل ، مناسبات حسن همجواری خوبی با کشورهای همسایه خود بر قرارساخته است. باین ترتیب، کشور شوروی بـــا سیاست دوستی که در پیش گرفته خدمت قابل ملاحظه‌ای بهامر صلح جهانی که در آن کلیه کشورها ذینفع اند، انجام میدهد .

اما امپریالیستهای انگلستان و فرانسه ، که براه جنگ گام گذارده اند ، مایـل نیستند ازآن خارج شوند . برعکس ، آنها دارند خلقها را بیشتر وبیشتر بسوی نهای نبرد میکشانند وازهر راهی که ممکن است خصلت حقیقی جنگ را میپوشانند . با چنین دورنمائی ، آنها کلیه وسائل فریب ایدئولوژیکی تودهها را بکار انداخته‌اند.

نسل قدیمی کارگران که اولین جنگ جهانی امپریالیستی را تجربه کرده است، بخوبی بیاد میآورد که چگونه درآن زمان روزنامه‌های انگلیسی وفرانسوی‌پیوسته درصدد بودند تا ثابت کنند که دولتهای این کشورها جنگ را تنها بخاطر دفاع از دموکراسی "علیه " میلیتاریسم پروس" راه انداخته بودند ، در حالیکه روزنامه‌های آلمان درجواب درصدد بودند تا مردم راقانع کنند که جنگ علیه" تزاریسم روسیه" براه افتاده بود . درحقیقت امر، بهر حال ، آنطور که همه میدانند ، آنچـــه بوقوع پیوست مبارزه‌ای بود میان ۲ گروه کشورهای امپریالیستی برای تقسیم مجدد کره ارض.

اکنون، طبقات ارتجاعی کشورهای انگلستان و فرانسه ، که امروز ، مانند آنزمان ، اهداف امپریالیستی را دنبال میکنند ، ابزارها و شعارهای فریـــب

ایدئولوژیکی را مطابق با شرایط امروزی تغییر داده اند . آنها با تکیه براحساسات ضد فاشیستی توده ها ، شعار جنگ "ضد فاشیستی" را به پیش کشیده اند و ادعا میکنند که جنگ آنها علیه آلمان یک "جنگ دموکراسی علیه فاشیسم" ، یک جنگ علیه "هیتلریسم" ، جنگ برای آزادی ملل است.

اما اینها چگونه ناجیان جنگ "ضد فاشیستی" هستند که سالیان دراز با کسانیکه امروز علیه‌شان به جنگ پرداخته اند به هرنوع گذشت و مصالحه‌ای تن داده اند و جبهه متحد مبارز خلقها برعلیه فاشیسم را درست زمانی که اوضاع بین‌المللی تمام وکمال این مبارزه را بمثابه مبرمترین وظیفه کنونی اعلام داشت برهم زدند . اینان چگونه "جنگجویان برای آزادی ملل" هستند که برای قرنها میلیونها نفر ازبردگان مستعمراتی را دربردگی نگه داشتند وامروز با سرنوشت ملل کوچک در زیر پنجه های امپریالیستی چک و چانه میزنند . اینان چگونه "مدافعین دموکراسی" هستند که درکشورهای خود ، آخرین بقایای حقوق دموکراتیک توده ها خلق را ازبین میبرند ، ادارات روزنامه‌های آنان را می بندند ، نمایندگان منتخب آنها را ازکار برکنار میکنند وکلیه کسانیرا که صدای خود راعلیه جنگ ضد خلقی کنونی بلند کرده اند ، زجر وشکنجه میدهند .

بورژوازی فرانسه اکنون ۱ یا ۲ ترور ضد انقلابی را دوباره بوجود میآورد . از دوره سرکوب کمون پاریس، فرانسه چنین یورشی را برعلیه طبقه کارگر خود بیاد ندارد . غیر قانونی کردن حزب کمونیست فرانسه ، توقیف نمایندگان انقلابی پرولتاریای فرانسه درپارلمان ، یعنی این پیگیرترین مبارزین علیه هر نوع ارتجاع ، بخوبی ثابت میکند که ادعا درباره خصلت دموکراتیک ضد فاشیستی جنگ چقدر دروغ وعوامفریبانه است.

بورژوازی خود را برعلیه کمونیستها بسیج کرده است ، زیرا وی ازحقیقت درباره جنگ بیشتر ازآنش میترسد . زیرا حزب کمونیست تنها حزبی است که قادر است مبارزه پرولتاریا وتمام طبقه زحمتکش را برعلیه جنگ امپریالیستی سازمان دهد . بورژوازی دست بهرکاری میزند تا میلیونها نفر از مردم را به میدانهای جنگ روانه کند تا برای امری که برای آنان بیگانه است کشته شوند . اما پرولتاریا ، زحمتکشان ، در این جنگ هیچ چیز ندارند که ازآن دفاع کنند . این جنگ ، جنگ آنها نیست، بلکه جنگ کسانی است که آنها را بچاول میکنند . این جنگ برای آنها ، زجر محرومیت، بدبختی و مرگ میآورد . اگر آنها به دفاع ازاین جنگ بروند ، صرفا ازمنافع برده داران وستمگران دفاع کرده اند ، درواقع بردگی سرمایه داری را پشتیبانی کرده اند .

برای طبقه کارگر تنها یک موضع حقیقی وجود دارد وآن ، مبارزه آشتی ناپذیر و دلیرانه علیه جنگ امپریالیستی ، مبارزه علیه قصرین وسوجدین این جنگ ، وقبل ازهر چیز ، مبارزه برای پایان بخشیدن بهاین جنگ غارتگرانه درکشور خود . این عادلانه ترین آرمانهاست. آرمانی است که ازمنافع اساسی پرولتاریا و تمام طبقه زحمتکش الهام گرفته است. . . .

در سراسر دنیای سرمایه داری ونه فقط درکشورهای متحارب، یک یورش سخت ارتجاعی برعلیه طبقه کارگر وتودههای ستمدیده درحال تدارک است. بنابراین ، آنچه که دردوران قبل از جنگ کنونی صفت مشخصه رژیم کشورهای فاشیستی بود ، اکنون بسرعت درکشورهای باصطلاح دموکراسی بورژوازی حاکم میشود .

درچنین شرایط تغییر یافتهای ، اهداف مقابل طبقه کارگر نیز خصلت جدیدی بخود میگیرند . اگر قبلا هدف این بود که تمام نیروها برای مبارزه بخاطر دفع

خطر جنگ تمرکز داده شود وجنگ افروزان مهار گردند ، اکنون بسیج وسیعترین توده ها برای مبارزه علیه جنگی که هم اکنون آغاز شده است وبرای پایان بخشیدن به جنگ مبرم ترین هدف کنونی است.

اگر قبلا ، مسئله ، مسدود ساختن راه برحملهٔ سخت سرمایه وارتجاع فاشیستی بود ، اکنون طبقهٔ کارگر با هدف هدایت یکی از قاطعانه ترین مبارزات برعلیه رژیمی که با ترور ، سرکوب ، و چپاول توده های خلق بروی کار است روبروست. با این وظیفه روبروست که نگذارد طبقات حاکم بار جنگ را بردوش طبقهٔ کارگر بیندازند.

اگر قبلا کوششهای طبقه کارگر قبل ازهرچیز معطوف به دفاع ازمنافع روزمرهٔ زحمتکشان وحمایت ازآنها دربرابر غارت و سوء استفاده استثمارگران سرمایه داری بود ، و به علت عدم وجود شرایط ضروری ، در دستور روز قرار دادن نابودی کامل بردگی سرمایه داری غیر ممکن بود ، اکنون ، به این علت که بحران ناشی از جنگ هرروز عمیقتر میگردد ، این هدف با حدت روزافزونی برابر طبقه کارگر قرارمیگیرد.

شرایط نوین واهداف نوین طبقه کارگر یک تغییر متناسب در تاکتیکهای احزاب کمونیست را نیز طلب میکنند . تاکتیکهای جبهه متحد پرولتاریائی وخلقی که در سال های اخیر بکار گرفته شد ، برای پرولتاریا و توده های رنجبر این امکان را بوجود آورد که موقتا جلوی سرمایه وارتجاع امپریالیستی را در یکسری ازکشورها بگیرند . به خلق اسپانیا کمک کرد تا مبارزه مسلحانه را بمدت دوسال ونیم علیه ارتجاع داخلی و متجاوزین خارجی به پیش ببرد . برای پرولتاریای فرانسه این امکان را بوجود آورد کموفقیتهای اجتماعی قابل ملاحظه‌ای رابدست آورد .

جنبش جبهه خلق ، توده های وسیع خلق را درشهر وده به فعالیت کشانید ، وآنها را بدور مبارزه برای حفظ منافع خود برعلیه دارودستهٔ های ارتجاعی گرد

آورد . این جنبش کمک کرد که شروع جنگ اروپائی موقتا بتاخیر بیفتد . تاکتیکهای جبهه متحد خلق ، حتی اکنون ، در چین و نیز در کشور های مستعمراتی و وابسته که خلقهای آنها مبارزه برای کسب استقلال ملی را براه انداخته اند ، کاملا قابل پیاده شدن است.

اما این تاکتیکها در شکلی که قبل ازجنگ کنونی بکار برده میشد ، اکنون دیگر برای سایر کشورها قابل استفاده نیست . ضرورت تغییر تاکتیکها مشروط بتغییر شرایط و اهدافی است که در مقابل طبقه کارگر قرار دارد ونیز در رابطه باجنگ امپریالیستی مشروط به موضع محافل رهبری احزابی است که قبلا در جبهه خلق شرکت داشتند .

تاکتیکهای جبهه متحد خلق وحدت عمل احزاب کمونیست و احزاب سوسیال دموکراتیک ، خورده بورژوازی " دموکراتیک" و " رادیکال" رابر علیه ارتجاع و جنگ مستلزم میدانست. اما بخشهای بالای این احزاب اکنون آشکارا ازجنگ امپریالیستی پشتیبانی میکنند .

پادوهای سوسیال دموکرات، " دموکراتیک"، و"رادیکال" بورژوازی بیشرمانه شعارهای ضد فاشیستی جبهه" خلق راتحریف میکنند و ازآنها برای گول زدن توده های خلق و پوشاندن خصلت امپریالیستی جنگ استفاده میکنند . آنها زیر پرچم " وحدت ملی " در واقع یك جبهه مشترك با سرمایه داران درست کرده اند ، جبهه ای متشکل از محافظه کاران تا رهبران اتحادیه کارگری در انگلستان ، از کاگولارها تا سوسیالیستها درفرانسه . بزرگترین رهبران احزاب سوسیال دموکراتیک و اتحادیه های کارگری درفرانسه از اولین روز جنگ بیشرمانه پست های جلوی ارد وگاه امپریالیستها را اشغال کردند . . .

. . . آنها نیش زهرآگین اتهامات خود را علیه کشور شوروی و کارگران انقلابی و احزاب کمونیست نشانه گرفته‌اند . محافل رهبری انترناسیونال دوم جنایتکارانه‌ترین نقش را در دستگاه قتل عام کنندهٔ جنگ برعهده گرفته‌اند . آنها توده‌ها را با موعظه دربارهٔ خصلت ضد فاشیستی جنگ فریب میدهند و به بورژوازی یاری میرسانند تا وی خلقها را به سلاخ خانه بفرستد . طبقات حاکم بخوبی میدانند که زمانی که آنها میکوشند تا توده‌های خلق را در مورد خصلت ضد فاشیستی جنگ قانع سازند وادعا میکنند که جنگ بخاطر دفاع از لهستان و دفاع از منافع خلقهای کشورهای خود آغاز شده است ، توده‌های خلق ، سرمایه داران انگلیسی و فرانسوی و روزنامه‌هایشان را باور نخواهند کرد . . . .

از آنچه در بالا آمد بوضوح پیدا است که کمونیستها هرگز نمیتوانند با کسانی که در جبهه مشترک با امپریالیستها شرکت کرده‌اند و جنگ ضد خلق جنایتکارانه را پشتیبانی میکنند هیچ نوع جبههٔ متحدی بوجود آورند . طبقهٔ کارگر و کلیهٔ زحمتکشان هیچ چیز مشترکی با سیاستمداران سوسیال دموکرات ، "دموکرات" و "رادیکال" که به منافع اساسی توده‌های خلق خیانت میورزند ، ندارند . بیمن توده‌های خلق واین نوکران پست امپریالیسم تنها آتش جنگ قرار دارد و بس .

اما در جنگ و بحرانی که اتحاد طبقهٔ کارگر را طلب میکند ، ضرورت بسیج توده‌های زحمتکش بدور طبقهٔ کارگر بیش از گذشته حدت یافته است . میلیونها نفر از زحمتکشان در دنیای سرمایه داری ، بویژه در کشورهای درگیر جنگ ، بینهایت مایلند که به اتحاد رزمندهٔ طبقهٔ کارگر جامهٔ عمل بپوشانند و یک جبههٔ خلقی واقعی برعلیه جنگ که وسیله سرمایه داران آغاز شده است ، علیه ارتجاع در حال رشد و غارت انجام گسیخته توده‌های خلق ، بوجود آورند . و کمونیستها نه فقط

برای اتحاد صفوف پرولتاریا برگرد هم آئی توده های زحمتکش مبارزه را آتش بس نمیدهند ، بلکه همچنین نیروی خود را در این راه دهبرابر خواهند کرد .

اما ، اکنون مسئله اتحاد طبقه کارگر و ایجاد یک جبهه متحد خلق بشکل نوینی مطرح است. در مرحله قبل ازجنگ ، کمونیستها میکوشیدند تا به وحدت عمل طبقه کارگر از طریق موافقتنامه بین احزاب کمونیست و سوسیال دموکرات جامه عمل بپوشانند . اکنون چنین چیزی دیگر مطرح نیست.

در شرایط کنونی ، اتحاد طبقه کارگر میتواند و بایست از پائین ، براساس رشد جنبش خود توده های زحمتکش و در یک مبارزه قاطع برعلیه رهبران خائن احزاب سوسیال دموکرات، بوجود آید .

این پروسه ، تاحد بسیار زیادی با مناسبات رفیقانه ای که در سالهای اخیر میان کمونیستها و یک بخش قابل ملاحظه ای از کارگران سوسیال دموکرات در مبارزه مشترکشان برعلیه ارتجاع و مسببین جنگ بوجود آمده ، هموار خواهد شد . این پروسه همچنین بدین خاطر که احزاب سوسیال دموکرات تحت سیاست جنایتکارانه رهبران خود ، روزبروز بیشتر تجزیه خواهند شد و بخشهای سالم پرولتری این احزاب در مبارزه برعلیه جنگ امپریالیستی و سرمایه داری به کمونیستها خواهند پیوست ، تسهیل خواهد شد .

در دوره قبل کمونیستها کوشش میکردند تا تأسیس یک جبهه متحد خلق را با هدف قرار دادن رهبری احزاب سوسیال دموکرات، "دموکرات" ، "رادیکال" برپایه یک برنامه مشترک مبارزه علیه فاشیسم وجنگ ، تضمین نمایند . اما ازآنجا که رهبران اصلی این احزاب کاملا به اردوگاه امپریالیستها گریخته اند ، نظیر رادیکالهای فرانسه ، و سنتیها در رهبری جنگ مسئول اند ، هیچگونه قرارداد یا آنها مطرح

نیست.

اکنون فراخواندن طبقهٔ کارگر، دهقانان، دسته‌های کارگری شهری و روشن‌فکران مترقی میتواند وباید جدا و برعلیه رهبران این احزاب، براساس مبارزه از پائین برضد جنگ امپریالیستی وارتجاع در یک جبهه متحد صورت بگیرد.

جبههٔ رزمنده‌ای ازتوده‌ها نمیتواند بدون یک مبارزه قاطع علیه چاکران امپریالیسم، سوسیال دموکرات‌ها، "دموکرات‌ها"، و "رادیکالها" برای محو نفوذ این عوامل بورژوازی درجنبش طبقه کارگر وبدون مبارزه قاطع برای ایزوله کردن آنها از توده‌های زحمتکش به تحقق یابد.

تاریخ هم اکنون وظایف بس خطیری را در برابر طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری قرارداده است. آنها میلیونها تن از افراد را از شعله‌های آتش جنگ رهائی بخشند. کشورها وخلقهایشان رااز بدبختی، ویرانی ونابودی نجات دهند. تنها طبقه کارگر درموقعیتی است که میتواند باگرفتن رهبری توده‌های اصلی دهقانان، و زحمتکشان شهرها، قاطعانه در برابر بورژوازی امپریالیسم بایستد، به اعمال جنایتکارانه آنها پایان بخشد، و یکبار و برای همیشه ریشه‌های بسروز جنگ‌های امپریالیستی را بخشکاند. این اهدافی که در برابر طبقهٔ کارگر قرار قرارگرفته‌اند کاملا قابل اجرامیباشند. اکنون نیروهای پرولتاریای بین‌المللی نسبت به اولین جنگ جهانی بطور قابل ملاحظه‌ای رشد کرده‌اند.

نیروی پیشقراول آنها، طبقه کارگر کشور شوروی، دار تسخیرناپذیر سوسیالیسم را بنا نهاده است. وجود کشور شوروی اراده طبقه کارگر کلیه کشورهای سرمایه‌داری را چندین برابر میکند واعتماد آنها درهرخورد به نیرویشان مستحکم‌تر میشود. درمقایسه با اولین جنگ امپریالیستی اکنون درسرآغاز جنگ دوم امپریالیستی، اعتماد

توده‌های کارگر به بورژوازی، به سرمایه داری ، بطرز قابل ملاحظه‌ای ازبین‌رفته است.

رهبران سوسیال دموکرات نخواهند توانست مدت زیادی توده‌ها را بفریبند، آنطورکه در اولین جنگ امپریالیستی توانستند . سیاست خائنانه آنها ، یورش ضد کمونیستی ، ضد شوروی آنها ، از هم اکنون در صفوف احزاب سوسیال دموکراتها نارضایتی شدیدی را پدید آورده است.

هرچه جنگ ادامه یابد ، نفرت توده‌ها نیز بیشتر خواهد شد وجنبش ضد جنگ متناوبا رشد خواهد کرد . نقش تاریخی حزب پیشقراول توده‌ها در اینست که درلحظه کنونی این مبارزات را سازمان داده و رهبری آنرا در دست گیرد.

اگر کمونیستها میخواهند که این وظیفه خود را باموفقیت بپایان برسانند ، آنان میبایستی‌نمونه درک درست ماهیت جنگ کنونی را نشان بدهند و افسانه‌های مربوط به باصطلاح خصلت ضد فاشیستی ، عادلانه جنگ راکه با این جدیت توسط رهبران سوسیال دموکرات پخش‌میشود کاملا درهم بکوبند .

توضیح بدهید ، شرح بدهید ، یکبار دیگر ماهیت واقعی جریانات را برای توده‌ها روشن سازید . این مسئله ، درشرایط کنونی ، بیش‌ازهرچیز مهمترین شرط برای بسیج توده‌ها درمبارزه برعلیه جنگ امپریالیستی وارتجاع سرمایه‌داری است.

شکفتگی یک جنبش‌واقعی وسیع ضد جنگ امپریالیستی وارتجاع تنها زمانی میتواند موفق شود که کمونیستها مبارزه را درمیان توده‌ها برانگیزند و رهبری کنند . به حالات روحی آنها عمیقا توجه کنند ، بسخنان آنها کاملا گوش‌فرا دهند، و احتیاجات و رنجهای آنها را بجان بخرند . کمونیستها نمیبایست جلو جلوبدوند .

میبایست شعارهائی را بمیان بکشند که به موقعیت مشخص مربوط باشد و شعارهائی که بوسیله توده ها درک شده و جذب آنها گردد . آنها می بایست همواره رهبری جنبش توده ها را در دست بگیرند وآنها را در تحقق اهداف نوین رهبری کنند .

موقعیت استثنائی خطرناک کنونی حکم میکند که کمونیستها هرگز تسلیم فشار و اختناق نگشته ، بلکه قاطعانه پا پیش بگذارند وشجاعانه برعلیه جنگ ، برعلیه بورژوازی کشور خود ، آنگونه که لنین میآموخت، آنطور که اکنون استالین رهبر کبیر و خردمند زحمتکشان میاموزد ، برخیزند .

احزاب کمونیست می بایست صفوف خود را بر طبق شرایط جنگ متشکل کنند، آنرا از عناصر تسلیم طلب پاک سازند و انضباط بلشویکی را برقرارسازند . آنان میبایست برعلیه اپورتونیسم که به موضع " دفاع ازمام میهن" درغلطیده ، آتش حملات خود را متمرکز سازند .

احزاب کمونیست هرچه زودتر این کارها راانجام دهند ، بهتر خواهند توانست نقش مستقل خود را درجنبش طبقه کارگر ایفا نمایند وبا موفقیت بیشتر خواهند توانست وظایفی را که دربرابرشان است بانجام برسانند .

هرچه جنگ ادامه میابد ، تمام احزاب کمونیست، کلیه سازمانهای طبقه کارگر، کلیه کارگران فعال ، درمقابل آزمایش بزرگی قرارمیگیرند . افراد سست عنصر متزلزل درلحظات حساس خواهند گریخت. عناصر بیگانه به طبقه کارگر، دغل بازان و خائنینی که بزور خود را بدرون حزب کمونیست انداخته اند ، ازگردونه خارج خواهند شد .

احزاب کمونیست درمجموع بدون شك ازاین آزمایش سربلند بیرون خواهند آمد. آنها درنبردهای آتی بهتروبهتر آبدیده خواهند شد . صدها هزار رزمنده

جدید بخاطر آرمان طبقهٔ کارگر به صفوف ارتش کمونیسم خواهند پیوست.

احزاب کمونیست و طبقهٔ کارگر کشورهای سرمایه داری از نمونهٔ قهرمانانهٔ بلشویکهای شوروی، از نمونهٔ حزب لنین واستالین که در ۱۸-۱۹۱۴ به پرولتاریا راه حقیقی رهائی از جنگ را نشان داد و نتیجتا پیروزی سوسیالیسم را در یک کره ارض تامین ساخته الهام خواهند گرفت. کمونیستها با برافراشتن هر چه محکمتر پرچم انترناسیونالیسم پرولتری و تحکیم رشته های همبستگی میان طبقهٔ کارگر کلیه کشورها، به تمام زحمتکشان کمک خواهند کرد تا ماموریت تاریخی شان را بانجام برسانند.
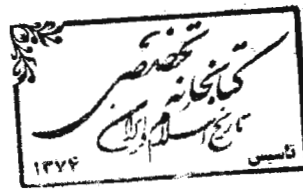
امپریالیستهای کشورهای درگیر جنگ، جنگ کنونی را بخاطر تقسیم مجدد جهان، بمنظور هژمونی برجهان براه انداخته‌اند وملیونها انسان را به نابودی کشانده‌اند. طبقهٔ کارگر به کمک طلبیده شده است که بشیوهٔ خود، بخاطر منافع خود ومنافع کلیه رنجبران جهان، جنگ را براندازد و باین وسیله، یکبار و برای همیشه، عوامل اساسی بروز جنگهای امپریالیستی را نابود سازد.